

فصل‌نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۹۷

## نوروز در تخت جمشید؟ اقامتگاهی سلطنتی، جشن سال نو، و نظریه‌ای در

### این مورد<sup>۱</sup>

یوزف ویزه‌هوفر<sup>۲</sup>

ترجمه اسفندیار رحمتی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۸

#### ۱- مقدمه: نظریه:

به نظر می‌رسد که مقر اصلی حکومت ایران، جایی که در آن شاهنشاه احکام خویش را وضع می‌کرد، سفرای بیگانه را می‌پذیرفت و بار عام می‌داد، در شوش و اکباتان بوده است نه در تخت جمشید. در طول ماه‌های پاییز و زمستان، شاهنشاه در شوش اقامت می‌کرد، لیکن با گرم شدن هوا در فصل‌های بهار و تابستان به همدان-اکباتان که در ارتفاعات واقع شده بود، نقل مکان می‌کرد. اما یک مرتبه در سال پادشاه با دربار و مقامات دولتی بلندپایه از تخت جمشید در سرزمین مادری هخامنشیان در زمان فرا رسیدن انقلاب بهاری، در ۲۱ مارس، برای جشن ایرانی کهن نوروز دیدن می‌کرد. به نظر می‌رسد که برای تشریفات این جشن‌های بهاری تمام تجهیزات در تخت جمشید با تالارهای پذیرایی و نیز کاخ‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این شهر، جایی بود که در آن خانواده سلطنتی بومی از طرف دیگر قبایل ساکن در آنجا مورد احترام قرار می‌گرفت و هیئت‌های اعزامی را از سراسر شاهنشاهی به حضور می‌پذیرفت. در مورد اینکه چه آیین‌هایی

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Wiesehofer, Josef. "Nouruz in Persepolis? Eine Residenz, das Neujahrsfest und eine Theorie," *Orbis Parthicus. Studies in Memory of Professor Jozef Wolski*, ed. by E. Dabrowa, Jagiellonian University Press, Cracow 2009.

۲. استاد بازنشسته تاریخ باستان دانشگاه کیل [jwiesehofer@email.uni-kiel.de](mailto:jwiesehofer@email.uni-kiel.de)

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران [esfandiarkia@gmail.com](mailto:esfandiarkia@gmail.com)

برای نوروز در تخت جمشید برگزار می‌شد تا حدی می‌توان با توجه به نقش برجسته‌ها در تالارهای پذیرایی نکاتی را ذکر کرد. ظاهراً به این جشن یک دسته پیشکشی‌های بزرگ از مردمان ساکن در شاهنشاهی تعلق داشت که در آن هیئت‌های اعزامی از طرف اقوام و ایالات برای شاهنشاه بزرگ هدیه سال نو می‌آوردند، افزون بر آن اشراف‌زاده‌های پارسی و مادی به عنوان مهمانان شاه حاکم و در نهایت گارد سلطنتی ۱۰۰۰۰ نفری جاویدان رژه نظامی می‌رفتند. یونانیان دیدگاه‌هایی در مورد لحظات جشن در تخت جمشید گزارش نکرده‌اند، به شخصیت منحصر به فرد جشن‌ها اشاره کرده‌اند و اینکه سفرای خارجی و فرستادگان اجازه ورود نداشته‌اند. دیدار از شهر جشن تنها مشروط به اشراف‌زاده ایرانی بودن، بود، تخت جمشید یقیناً تنها برای پادشاه و نجبا بود.

گرالد والسر تاریخ‌شناس حوزه باستان که پیشتر از او برنر، در کتاب خود تخت جمشید، که در ۱۹۸۰ در توپینگن منتشر شد، با کارکرد درست از خطوط سرشناس ایران پیش از اسلام و از طریق پیوند با گواهی‌ها و آگاهی ادبی مختلف کهن و منابع مختلف تلاش می‌کند که تصاویر و نقش برجسته‌ها را در کنار توصیف بخش‌هایی از مکان، به زیبایی نشان دهد.<sup>۱</sup> نظریه نوروز او تنها یک بخش از این سلسله شباهت و تعبیر است و در نتیجه توصیفات تخت جمشید در زمان مسافرت کردن اروپائیان و تا به امروزه نیز در مطبوعات علمی محبوب، مقالات اینترنتی، یا شاید توصیفات از سوی تورهای مسافرتی، حتی در ایران بومیانی که در آنجا زندگی می‌کنند در جشن سال نو در تخت جمشید حضور می‌یابند، نیز وجود دارد.<sup>۲</sup>

همچنین اگر نقل قول در مورد اطلاعات و راویان نظریه‌ای که همکار مرحومم داده‌است نبود، چراکه آگاهی‌های زیاد ما، و این نظریه با مشکلات زیادی در کنار گواهی‌ها و سوالات مشهود می‌ماند، در مقاله زیر سعی شده که: به مشخصه جشن نوروز که از مهمترین جشن‌های ایران بوده تماماً: سلطنت پادشاهان ایران از سرای هخامنش، که نخستین شاهنشاهی تاریخ جهان را

1. Walser 1980: 8.

2. Stellvertretend für den populären Umgang mit der Geschichte dieses Festes sei hier nur der (englischsprachige) Artikel „Nouruz“ in der Internetenzyklopädie Wikipedia genannt (<http://en.wikipedia.org/wiki/Nowruz>; eingesehen am 19.3.2009).

در سده‌های بین ۵۲۰ و ۳۳۰ پیش از میلاد پایه-گذاری کرد، برخاست؛ که به شکل گذرا از ازبکستان امروزی و در شرق پاکستان و بلغارستان و در غرب به مصر می‌رسید، مرکز حکومت تخت جمشید در فارس، استان فارس در جنوب غربی این سرزمین بوده، و به عنوان نقطه اتصال و مظهر قدرت در مواجهه بین پادشاه بزرگ و زیردستانش در آن دوران شمرده می‌شد.

در این پژوهش به دنبال سه هدف هستیم: اول می‌خواهم این جشن فرهنگی که در این سرزمین مرسوم است، را برای خوانندگانی که ایرانی نیستند معرفی کنم، خصوصاً تعداد قابل توجهی تنها در آلمان که تعدادشان حدوداً به بیش از ۱۰۰,۰۰۰ می‌رسد و ارتباطی میان زندگی و زادگاهشان نیست، اخیراً حتی به وسیله جشن‌های ویژه میهن‌شان حفظ می‌شود. دوم اینکه من تلاش می‌کنم نظریه آیین‌های نوروزی در تخت جمشید را توضیح دهم. سوم سرانجام امیدوارم که بتوانم نشان دهم، که این نظریه کامل نیست و ما با عنوانی دیگر، نه با قاطعیت پیشین، بایستی با اطمینان قابل تعیینی در توصیف کارکرد مؤثر باروهای نگهبانی تخت جمشید نگ داریم. همین‌طور شرح راه دومی را بایستی در پایان مقاله‌ام توضیح دهم.

## ۲- جشن نوروز امروزی و ریشه‌های آن:

«امروز بهترین‌ها را برای همه کسانی که نوروز را در سراسر جهان جشن می‌گیرند. آرزومندم. این تعطیلات هم از آیین‌های باستانی است و هم زمانی برای نو شدن، امیدوارم که شما از این فرصت ویژه سال با دوستان و خانواده‌ها لذت ببرید. من دوست دارم به‌طور مستقیم با مردم ایران و مسئولان جمهوری اسلامی صحبت کنم. نوروز عیناً یک بخش از فرهنگ غنی و بزرگ شماست. در طول قرن‌ها هنر شما، موسیقی شما، ادبیات و نوآوری‌های نیکو و بسیار زیبایی در جهان ساخته‌اید. در اینجا ایالات متحده جامعه ما با کمک ایرانی‌ها بوده که آمریکایی‌ها پیشرفته شده‌اند. می‌دانیم که شما دارای تمدنی بزرگ هستید و موفقیت‌های شما احترام ایالات متحده و جهان را به دست آورده‌است. برای نزدیک به سه دهه است که روابط کشورهای ما تیره شده‌است. اما در این پایان سال ما مشترکات انسانی‌مان را به یاد آوردیم که ما را به هم وابسته می‌کند. قطعاً شما سال جدیدتان را به

شکلی جشن خواهید گرفت که شبیه به جشن پایان سال ما آمریکایی هاست—با جمع شدن دوستان سابق و خانواده‌ها همچنین رد و بدل کردن هدایا و گفتگوها و نگاه به آینده با حس امیدواری نو شدن می‌شود. برگزاری این جشن‌ها وعده‌های نیکو در روزهای نو، فرصت‌هایی برای کودکان، امنیت برای خانواده-هایمان، پیشرفت برای جوامع ما و صلح بین کشورها، اینها امیدها و رویاهای مشترک ما هستند».

رئیس‌جمهور آمریکا، باراک اوباما با پیغامش برای نوروز ۲۰۰۹ اشاره کرد، که نه تنها آمریکائیان، بلکه میلیون‌ها نفر در کره زمین به این جشن به عنوان اوج سالشمار جشن سال نو می‌نگرند.<sup>۱</sup> چنان‌که طریقه و خاستگاه آن برای مردم ایران به‌شمار می‌رود. کی و دقیقاً چه کسی جشن گرفت؟<sup>۲</sup> در وهله نخست ایرانیان زردشتی حضور دارند، باوری دیرینه داشته‌اند، که در روز سال نو ایزد رَپیتون، خودش را ماه‌ها در درون زمین نگه می‌داشته تا از سرمازدگی ریشه گیاهان جلوگیری کند، دوباره به روی زمین می‌جهید. او در قالب شادمانی آیینی به آدم درود می‌فرستد. درحقیقت جشن سال نو اصلی در نزد زردشتیان است اما نه نخستین، بلکه در عوض ششمین روز سال، که درعین حال به عنوان زادروز زردشت پیامبر به‌شمار می‌رفت، که همچنین نیز به مانند دیگر رویدادهای مهم دوران نخستین تاریخ دین زردشتی رخ داده‌اند. بایستی از جشن تاجگذاری یمه، که در نزد ایرانیان غیر زردشتی به دشمشید مشهور است، بنیادگذاری شده باشد. اما باید دقت کرد، که در نزد زردشتیان دو روز سال نو تفاوت دارند: در ۲۱ مارس، در بهار که شبانه روز باهم برابر می‌شود، که معمولاً جشن سال نو در ایران، و همچنین جشن سال نو مذهبی زردشتیان، در جولای یا به عبارت دیگر در آگوست جشن گرفته می‌شود؛ که این در تابستان اتفاق می‌افتد، با دگرگونی که در گاهشماری زردشتیان کهن انجام گرفت، بدون اختیار تداخل صورت می‌گرفت، از این رو اختلالاتی روی می‌داد و جشن سال نو در قیاس با تقویم گریگوری در هر چهار سال یک روز در جهت آغاز سال گردش می‌کرد. با این حساب با تفاوت این جشن مذهبی

1. [http://www.whitehouse.gov/the\\_press\\_office/Videotaped-Remarks-by-The-President-in-Celebration-of-Nowruz](http://www.whitehouse.gov/the_press_office/Videotaped-Remarks-by-The-President-in-Celebration-of-Nowruz) (eingesehen am 22.3.2009).

2. Eine vorzügliche Zusammenfassung der Festbräuche findet sich in Stausberg 2004, 508-532. Ihr verdanken sich auch die folgenden Bemerkungen.

در تابستان شد و همچنین سال جدید در بهار هم با عنوان «سال نوی دشمیدی» نامیده شد. این برای زردشتیان که تا به امروز، نه حقیقتاً به عنوان جشن سال نو در مقایسه با سال نوی مذهبی در جولای/اوت به مرحله اجرا در بیاورند.

در حقیقت نوروز ایرانی در ۲۱ مارس و این موعد دقیقاً خود زمینۀ گاهشماری رسمی ایران توسط سلجوقیان در ۱۰۷۹ شد، اساساً به هنگام اولین روز سال نو در آن روز کاملاً شبانه روز برابر به درازا می‌کشید و این درست پنداشته شد و بدون پیش زمینه اسلامی بود، در این جشن آداب و رسوم سنت‌های کهن ایرانی را منعکس می‌کرد. آشناترین این رسومات علاوه بر تمیز کردن خانه و خریدن گل و لباس نو که بدان پایبند بودند، وهفت چیز مشخصی را بر روی سفره یا میز که به ترتیب قرار می‌دادند، البته عمدتاً با نام‌های ایرانی که با حرف سین (s) یا بهتر بگویم شین (Šch) آغاز می‌شدند: برای این مقصود قبلاً با گندم و جو یا جوانه عدس یا به عبارتی سبزه (sabzi)، شروع می‌شد. دانه اسفند (sepand)، سیر (sir)، گندم شیرین [سمنو] (samanu)، سماق (sommaq)، یک سکه (sekke)، سیب (sib)، سرکه (serke)، یک سنبل (sonbol)، سنجد (senjed)، سیاه‌دانه (siāh-dāne)، یک ساعت (sā'at)، و غیره؛ شین (Šin): شیر (šir)، شراب (Šarab)، شکر (Šakar)، شمع (Šam)، کلوچه یا شیرینی (Širini)، لیوان شیشه‌ای (ŠiŠe)، شیر (šire)، شربت میوه (Šarbat)، تیغ یا شمشیر (ŠamŠir)، و غیره. افزون بر این معمولاً بر روی میز یک آینه، شمع و یک کتاب (زردشتیان اوستا و مسلمانان قرآن و نیز افراد وطن‌دوست دیوان حافظ یا شاهنامه فردوسی) شیشه‌ای با گلاب، انواع شیرینی‌جات و خوراکی‌ها، ظرفی با ماهی طلایی، همچون تخم‌مرغ رنگ شده، قرار داده می‌شود. این میز در طی تمام جشن سال نو که سه هفته طول می‌کشد، همچنان پابرجا می‌ماند. عموماً نظر بر این است که ضیافتی که به جشن سال نو تعلق دارد، سه خوراکی اصلی: برنج، سبزیجات و ماهی بایستی وجود داشته باشد. در کنار نان و شیرینی‌جات برای نوروز چندین خوراک دیگر، به ویژه آش رشته و نیز یک سوپ دیگر، یک خوراک مرغ و - در میان زردشتیان - خوراکی‌های آیینی مرسوم آماده می‌شود. در طول تعطیلات از اعضای خانواده، دوستان و همسایگان انتظار می‌رود که به دیدن همدیگر بیایند. باهم خوب

باشند. پیش از فرارسیدن سال نو در عصر روز سه شنبه پیش از سال نو در پشت بام‌ها، میدان‌ها یا باغ‌ها آتش افروخته می‌شود، و رسمی دیکته می‌شود، که هر کودک دست کم یک بار بایستی از روی آتش بپرد. کودکان از این سنت بسیار لذت می‌برند و از سوی مقامات جمهوری اسلامی به جدیت مورد مراقبت قرار می‌گیرد، محبوبیت فراوانی نیز در میان زردشتیان دارد و از آن شاد می‌شوند، با این وجود، آن نه تنها غیراسلامی بلکه غیرزردشتی نیز هست، برگرفته از مذاهب قدیمی‌تر بوده و هیچگاه بدین معنا نبوده‌است، آنان آتش را با پریدن از روی آن ستایش می‌کردند. همچنین در عصر چهارشنبه قبل از نوروز کودکان لباس‌هایشان را تغییر می‌دهند و «مسلح می‌شوند» به یک ظرف خالی و یک قاشق که بر آن می‌کوبند و درب خانه همسایگان می‌روند و درخواست هدیه می‌کنند. رد کردن آنان کار درستی نیست، و کاسه‌هایشان را با آجیل، پسته، خشکبار و دیگر میوه‌ها یا شکلات و شیرینی پر کرده، سکه‌ای نیز در آن بین پنهان می‌کنند. همان‌طور که بیان شد، نوروز در ایران نه تنها توسط مسلمانان بلکه زردشتیان هم جشن گرفته می‌شود. به راستی که این جشن از دیدگاه مسلمان سنت گرا قضیه‌ای دوپهلوی است: این جشن دارای دو جنبه است: درست است که از یک سو دارای مشروعیت اسلامی است اما از طرفی دیگر در شمار جشن‌های تقویم اسلامی به حساب نمی‌آید، و از سوی مسلمانان پرنفوذ و فرهیختگان اغلب تلاش شده که نوروز را کاملاً از میان بردارند یا دست کم این جشن را با «کافران» ارتباط دهند که آن را محدود کنند.

اما از چه زمانی جشن نوروز تاکنون در ایران به اثبات رسیده است؟ آیا می‌تواند پیش از طرح‌ریزی تخت جمشید در سده ۶ پیش از میلاد به درازا بکشد؟<sup>۱</sup> من پیش از این اشاره کردم که پایه‌گذاری جشن از جمشید (یا به عبارتی جم) پادشاه افسانه‌ای نوشته شد است. اما از این نوع افسانه‌ها نتیجه گرفته شده که این جشن از ابتدا دارای ماهیت ایرانی بوده است، با این وجود پریستار

1. Die entscheidenden mittel- und neupersischen sowie arabischen Traditionen hat Markwart zusammengestellt, übersetzt und kommentiert (Markwart 1930).

زردشتی<sup>۱</sup> به نسبت شعرا و دانشمندان اسلامی کمتر در این مورد نوشته‌اند. اوج این آثار حکیم دانا بیرونی (۱۰۴۳-۹۷۳) و حماسه سرا فردوسی (۱۰۲۰-۹۳۵) می‌باشد. به ویژه گزارش بیرونی به خاطر تفاسیر گوناگونی را که ارائه داده، ارزشمند است، در غیر این صورت برای اغلب منابع اسلامی و زردشتی مجهول باقی می‌ماند.<sup>۲</sup> می‌دانیم که جمشید در نسخه‌های خدای نامه در تاریخ جهان و تاریخ ایران نقش مهمی را ایفا کرده‌است، مشخصاً در دوران ساسانی به شکل کتبی درآمده است، که نوروز در خانه ساسان – همچنین در شکل و ظاهر مسلماً زردشتی- جشن گرفته شد. میان ساسانیان و هخامنشیان فاصله دستکم پانصد ساله وجود دارد، و اگر تأمل شود، ساسانیان نیز از فارس برخاستند، نام و تاریخشان نمی‌توانست پیشتر از هخامنشیان بوده باشد، پس هیچی برایمان باقی نمی‌ماند که به جست‌وجوی نوروز در دوران خود هخامنشیان بپردازیم.

### ۳- نوروز در تخت جمشید – یک فرضیه تاریخی:

پیش از پرداختن به این، بایستی ما پیشینه آن را روشن سازیم، که از کدام نقطه زمانی تماماً تخت جمشید با نوروز پیوستگی داشته‌است، کسی چون گرال والسر که در آغاز مقاله‌ام از او نقل قول کردم که این ایده مرهون او بود. نخستین پژوهشگرانی که، شاهان سازنده‌های تخت جمشید را در درجه اول داریوش یکم، پسرش خشایار و نوه-اش اردشیر یکم معرفی کرده‌اند، منحصراً اقامتگاه یا هم با هدف ضیافت جشن سال نو ساخته شده‌اند و در نقوش برجسته تشریفات و مراسمات این جشن‌ها را جاودانه کرده‌اند، باستان شناس فرانسوی رومن گیرشمن و همکار آمریکایی او آرتور اوپام پوپ بوده‌اند.<sup>۳</sup> این فرضیه خیلی سریع در زمره مطبوعات عامیانه قرار گرفت. نقوش برجسته حمل‌کننده‌های سریر پادشاهی و پیشکش دهندگان را در کنارشان

1. Pahlavi-Text Māh ī Frawardīn rōz ī Xordād zu nennen (vgl. J.M. JamaspAsana, The Pahlavi Texts Contained in the Codex MK Copied in 1322 A.C. by the Scribe Mehr-Āwān Kai-khūsrū I, Bombay 1897: 102-108 = Markwart 1930: 742-765b).

2. al-Bīrūnī, The Chronology of Ancient Nations, hg. u. übers. v. C.E. Sachau, London 1879: 203 = Markwart 1930: 737f.

3. Ghirshman 1957; Pope 1957. In der Forschung läuft diese Idee unter dem Schlagwort „Persepolis - a Ritual City“ um.

نشان می‌دهند، انگار که برای آن‌ها، عکس‌برداری از مراحل یک جشن واقعی بود، «هک شده در سنگ» همان‌طور که [اصطلاحی که] همکار متأسفانه خیلی زود درگذشته من هلن سانسسی واردنبرگ برای بیان آن به کار می‌برد.<sup>۱</sup> تقریباً همه پیروان این فرضیه برآن هم عقیده هستند که فکر حفاری‌های تخت-جمشید به ارنست هرتسفلد بازمی‌گردد، او از استقبال نوروز از سوی فرماندار شیراز در تخت جمشید که هدایا را نیز تحویل می‌داد، توصیف کرده‌است، و در ادامه پیوستگی میان زمان حال و باستان را نشان داده‌است. نقل قول از «سفرنامه» هرتسفلد<sup>۲</sup> از سال ۱۹۲۶ آورده شده که به شرح ذیل است:

در آغاز سال پیش چگونگی استفاده از سنت‌هایی که بسیار قدیمی بود، رسید، که من آن‌ها را در سال ۱۹۲۳ با چشم خود دیدم. چنان‌که فرماندار جدید شیراز در آغاز دوران خدمتش به تخت جمشید می‌آمد. چادر بزرگ رنگارنگی در مکان تالار بزرگ برای ملاقات‌های رسمی برپا کردند. سپس مردمانی از حوالی با هدایایی با خود به آنجا می‌آمدند؛ با شکوه فراوانی که با تصاویر شباهت زیادی داشت، اعطاء می‌کردند: بزکوهی و گوسفندان چاق، مرغان وحشی- کاسه‌های پسته و... آن به مانند نقش برجسته زنده بود و بر چارچوبش قدم می‌نهادند.<sup>۳</sup>

در این نقل‌قول دقیق‌تر دیده شد که هرتسفلد در آن هیچگاه به واژه نوروز اشاره نمی‌کند و با دلیل مناسب، استقبال فرماندار در تخت جمشید را در بین ۲۶ و ۲۹ نوامبر سال ۱۹۲۳ و نه در حدودای یا به جای ۲۱ مارس می‌داند، و «پیشکشی‌ها» در واقع مناسب برای جشن تقویمی سال نبودند، بلکه جزء بدهکاری‌هایی بودند که فیروزمیرزا فرماندار شیراز تنها صرفاً به تخت جمشید آورده و نیز با ارنست هرتسفلد ملاقات کرده بود. هرتسفلد خود نیز بعدها، اندیشه‌هایی را برای جشن سالیانه در تخت جمشید انجام داده بود. ترجیحاً برابر میتراگان (مهرگان)، پاییز و جشن برداشت محصول برای ارج نهادن به ایزد میترا،<sup>۴</sup> خدای روشنایی و پیمان می‌پنداشت.<sup>۵</sup>

1. Sancisi-Weerdenburg 1991: 174. In diesem vorzüglichen Artikel findet sich auch ein Abriss der Forschungsgeschichte.

2. Zu Herzfeld s. den exzellenten Sammelband Gunter/Hauser 2005.

3. Herzfeld 1926: 225.

4. Zu diesem Fest vgl. man Stausberg 2004: 540-549.

5. Angaben in Sancisi-Weerdenburg 1991: 175f.



در حیطه ایده‌های گیرشمن و پوپ آشکار است که تئوری نوروز بسیار کهنتر از آن است که تاکنون فرض شده بود، آن را تقریباً در سفرنامه‌های سده ۱۷ میلادی می‌توان یافت،<sup>۱</sup> بویژه گزارش نقاش متنفذ انگلیسی رابرت کرپوتر از آنجا در ۱۸۲۱ که نقش برجسته‌های تخت جمشید را با نوشته‌های گزنفون درباره جشن کورش در *کوروش‌نامه* خود (۸،۳، ۱-۳) ارتباط داده است،<sup>۲</sup> از طرفی دیگر م‌ارا با یک جشن شاهانه-قاجاریان در نوروز آشنا می‌کند. همه مسافران و مورخان، نقوش برجسته تخت جمشید را با جشنهای سال نو در روزگار معاصرشان مقایسه می‌کنند، مقوله نوروز با سکوت مداوم ایرانیان در هزاره‌های در راه فرض شده بود.

#### ۴- نوروز در تخت جمشید؟ تردید در نظریه:

تاکنون تردیدی مناسب پیش از این مقاله درباره تئوری جشن نوروز در تخت جمشید اظهار نشده است. می‌توان اشاره کرد به تمایزهای فراوان میان نوروز بیرونی و جشن سال نو امروزه،<sup>۳</sup> در واقع از سوی دیگر برخلاف نقوش برجسته «نوشته دار» دانسته شده است. در صورتی که بایستی پذیرفت که حمل کنندگان خوراک، غذاها را نه از طریق درها بلکه از طریق پنجره‌ها به سرای خسروانی می‌آوردند، چراکه اشکال موجود در آنجا چارچوب پنجره به نظر می‌رسد. همواره هم به آن اشاره خواهد شد، که در یک منبع یونانی (احتمالاً متأخرتر) که در آن اشاره شده است که شاه‌بزرگ همواره در پاییز در تخت جمشید حضور می‌یافت. از این نوشته به منظور ورود به تئوری-مهرگان بهره می‌گیریم، می‌توان این دیدگاه را جایگزین کرد، نقوش برجسته تنها در زمان –و بی‌مکان اکنون تردیدی نسبت به نظریه تاریخ جشن نوروز در تخت جمشید که بیان شد پیش از این مقاله نیست. بیرونی از جمله کسانی است که اشاره می‌کند که نوروز و جشن سال نو

۱. این نتیجه ارزشمند مقاله Sancisi-Weerdenburg است

2. Zu teispidisch-achaimenidischen Festzügen s.a. Hdt. 7.40f. und Curt. 3.3.8–25; vgl. Calmeyer 1974: 51–54; 1985/86: 79–82. Von besonderer Bedeutung war und ist den Vertretern der These vom Nouruz in Persepolis folgende Bemerkung Xenophons (Kyr. 8.3.34) zum Festzug: Der Auszug des Königs wird heute noch genauso durchgeführt, wie er damals von Kyros eingerichtet worden war, nur dass die Opfertiere fehlen, wenn der König kein Opfer darbringt. (Übers. R. Nickel). Eine Verbindung Festzug-Nouruz postuliert z.B. noch Azoulay 2004: 18 n. 5: Therefore Xenophon may well have described a genuine Persian procession, borrowing aspects from the Persepolitan Nowruz and from military marches.

3. Nylander 1974.

امروز خیلی از هم فاصله گرفتند. درواقع از سوی دیگر شباهت‌ها در مطالعه نقش برجسته‌ها مغایر همدیگر هستند، اگرچه بایستی حتی بپذیریم، که حمل کنندگان غذاها را بایستی نه از طریق درها بلکه به وسیله پنجره‌ها به سرای خسروانی می‌آوردند، چرا که در آن تصاویر قاب پنجره دیده می‌شود.<sup>۱</sup> همچنین در آن نشان داده شده (احتمالاً اواخر) منابع یونانی به آن اشاره کرده‌اند که شاهنشاه همواره پاییز در تخت جمشید حضور می‌یافت.<sup>۲</sup> از این متن عبور می‌کنیم زیرا در جهت نظریه مهرگان دوباره از آن استفاده می‌کنیم، البته هنوز دیدگاه‌های دیگری نیز نمایندگی می‌کنند، تنها در نقش برجسته‌های عادی و شاهانه—تلافی بین پادشاه و زیردستان وجود دارد بدون آنکه به رابطه آن‌ها با تخت جمشید پی ببریم. به آن‌ها باز خواهیم گشت.

با اشاره منابع یونانی به هر پادشاه که سرتاسر قلمرو حکومتی او مشخص بود، و نظیرمان در این میان با همه پژوهشگران هم یکسان است، با چگونگی درستی نظریه نوروز شروع می‌کنم، از آنجایی که گواهی نوشتاری شاهان هخامنشی، به سه زبان و به صورت پیش‌نویس بر روی کتیبه‌های سلطنتی حک می‌شدند، به هیچ عنوان اشاره‌ای به آمادگی برای جشن سال نو نشده‌است. با این وجود سفر پادشاهان هخامنشی برای چه بود؟ در مشخصه پادشاهی ایران، منش فرمانروا به‌شمار می‌رفت، که به دور و بر حکومتش سفر کند.<sup>۳</sup> چنان‌که مورخان یونانی به عنوان فصلی—در اقامتگاه‌های گوناگون در همسایگی با غرب بزرگ برداشت‌هایی را شرح داده‌اند؛ و در اینجا تنها نظر گزنفون در *کوروش‌نامه* (۸,۶,۲۲) را نقل می‌کنم:<sup>۴</sup>

او خویش محل اقامتش در مرکز شاهنشاهی قرار داشت. در زمستان هفت ماه را در بابل (این منطقه بسیار گرم است): در بهار سه ماه را در شوش و دو ماه در اواسط تابستان را در اکباتان سپری می‌کرد. گفته شده که او می‌خواست با این روش در تمام طول سال در گرمای ملایم و خنکی دلنشین در بهار زندگی کند. (رجوع شود به R.Nickel)

1. Calmeyer 1980. - Den , zeitlosen ' Charakter der persepolitischen Reliefs betont - neben Calmeyer vor allem Root 1979 (zur Nouruz-Hypothese s. dort S. 236-240).

2. Strab. 15.1.16; vgl. Athen. 12.513f.

3. Zum achaimenidischen Reiskönigtum vgl. besonders Briant 1988; Tuplin 1998; Wiesehöfer 2001, 38-41, 259f. ; Briant 2002: 186-189. Briant spricht in diesem Zusammenhang vom „Nomadic Kin “ and „Itinerant State“.

4. Weitere Belege: Strab. 16.1.16; Athen. 12.513f.; Ail. nat. 3.13; 10.16.

این رفتار شاه بزرگ درست با اقامت حاکمان آلمان در کنت‌نشین‌های قرون وسطا قابل قیاس است. درکنار تغییرات آب و هوای فصلی- بایستی دسته‌های سیاسی را برای سفر خانواده سلطنتی نیز آشکار شود. پادشاه در مناطق گوناگون (در کنار امور شاهنشاهی) به مشکلات مخصوص هر منطقه نیز رسیدگی می‌کرد و همچنین ارتباط با فرمانبران آنجا (یا جانشینانشان) را از سر می‌گرفت. اینک تشابهات برای شاه پارس شواهد کهن زیادی را به تفصیل دربارهٔ سفرش، استقبال از او در مناطق در طول سفر و حتی اقامتگاهش ارائه می‌دهند، البته همین‌طور در مورد تماشاچیان کنار راه‌ها گزارش می‌دهند. چنانچه دربرداشت برخی از نویسندگان تلاش کرده‌اند که مستقیماً واسطه‌ای میان مسافران و شاه مهمان باشند، خود به خود بداهه‌پردازی نشان داده و به ظاهر حقیقت‌گویی کرده‌اند: مسافران را دقیق تدارک می‌دیدند، میزبانی‌ها به شکل نمادین و سازمان‌یافته بر اساس رسومات کهن طراحی می‌شدند؛ فرمانبران پیشکش‌هایی را می‌آوردند و شاهان مایل بودند، هرچند که در شرایط ناگهانی و بخصوصی رخ می‌داد هدایایی را در میان آنان توزیع کنند و— نزد یک فرمانروای محبوب- تقاضای واقعی بود، در عین حال همواره تناسب و بیان نمادین میان فرمانبر و فرمانروا بودند.

در پژوهش سفرهای سلطنتی دسته‌های سیاسی این پرسش پیش می‌آید، آیا شاه بزرگ همه‌ساله از سفر مشابه- و طرح اقامت یکسان پیروی می‌کرد. مقایسه‌ای—تناقضات موجود در—روایات یونانی با اطلاعات به دست آمده از الواح گلی ایلامی تخت جمشید که در زمان ۱۷ تا ۲۸، سال‌های پادشاهی داریوش یکم (۴۵۰۵—۳۴۹۴)، اجازهٔ تردید در نظریه سالیانه این تور بزرگ می‌دهد، اما در عین حال می‌توان آشکار ساخت، که اقامتگاه‌ها در زمستان و بهار تقریباً همواره در شوش و بابل، و از آنجایی که تابستان در اکباتان و گهگاهی در بهار و گاهی در پاییز نیز در تخت جمشید قرار داشتند.<sup>۱</sup> این برداشت مغایر تداوم جشن گرفته شدن جشن سال نو در بهار در تخت جمشید را بیان می‌کند، و این نظریه معیاری محکم درکنار گواهی‌های سست است، همکارم خانم کارولین واسگرس در ماه می ۲۰۰۷ در نشست دربارهٔ دربار هخامنشیان در بازل

---

1. Tuplin 1998.

تصور و ارزیابی می‌کرد: کارکرد الواح گلی بابلی، اطلاعاتی را به ما می‌دهد، که به حمل‌کننده قضیه مالیات بابلیان و کارگزاران از دوران ۱۳، سال سلطنت داریوش یکم (۸/۵۰۹) تا دوران پادشاهی داریوش دوم پرداخته، در ربع آخر پنج سال اغلب مسافرت‌ها از بابل به سمت شوش به‌طور منظم نبوده، با وجود اینکه ذره‌ای از رهایی یا جدایی هویدا نیست، چونکه دولتی‌هایشان بازخوانده می‌شد. این چنین که، مسافرتین بابلی همواره در پایان یک سال به شوش حرکت می‌کردند و در سرآغاز بهار، در هر صورت بعد از اعتدال بهاری به میهن خود بازمی‌گشتند. خانم واسگرس با کمک تحلیل عمیق متن و مقایسه بابلی با یادآوری شواهد ایلامی مختلف توانست روشن سازد: اولاً مسافران حمل‌کننده بابلی و کارگزاران در ارتباط مداوم تأمین مالیات از بابل به شوش پابرجا بودند: دوما دیدار بابلی‌های آنجا با شاه بزرگ اغلب- فقط برای اندکی از سال و کلاً مربوط به بررسی اقامتگاه فرمانروا است.

در این بخش که با هم انجام دادیم، متوجه شدیم: حضور مداوم شاه بزرگ در تخت جمشید به منظور جشن سال نو و برای ساخت تأسیسات به منظور ضیافت این جشن غیرقابل قبول بود. چنانچه اصلاً یک چنین جشنی با شاه در مکان دیگری برگزار می‌شد—اگر ما تلاش کنیم منابع یونانی را با منابع محلی یا اینکه با شوش یا تخت جمشید بسنجیم: گهگاهی شاه بزرگ رخصت آن را داشت، همزمان در دوره پارس گواهی داده شده و در این رابطه بابلیان قانوناً به ویژه در جشن سال نو در بابل شرکت می‌کردند.<sup>۱</sup> اکباتان احتمالاً به دلیل شرایط آب و هوایی از مکان برگزاری جشن سال نو کنار گذاشته شد. با این وجود همچنان معتبر به‌شمار می‌رفت: منابع کتبی گواهی می‌دهند که این جشن یک جشن سال نو ایرانی، در یک اقامتگاه ایرانی نیست، و حتی اگرچه یک چنین جشنی در روز اعتدال بهاری آغاز می‌شد،<sup>۲</sup> زمان این جشن طولانی نیست، که در نوع و کاربرد پیوستگی دیرینه را با جشن نوروز نشان دهد.

1. Zum Akitufest vgl. zuletzt Pongratz-Leisten 1998-2001; Bidmead 2004 (der ich allerdings, was ihre Bewertung der Rolle des Xerxes in Babylonien angeht (141f.), nicht folgen möchte).

2. Eine solche Möglichkeit mochten weder Sancisi-Weerdenburg (1991: 201: It is clear that no Nowruz is attested for the Achaemenid period. This, however, is not proof that it did not exist at that time) noch Briant (2002: 186: ...we must carefully observe that even if the royal artists ... were not charged with describing a festival and its appurtenances realistically, this does not ipso facto imply that the hypothesis of an imperial ceremony must be abandoned... Indeed, none of them [i.e. the Classical sources, J.W.] indisputably corroborates

پس اینک نقوش برجستهٔ تخت جمشید چه چیزی را تشریح می‌کند، آن‌ها شمایی در پیشکش آورنده‌ها، خدمتگذار حمل‌کننده خوراک و تاج پادشاهی به ضیافت در محل به نظر می‌آیند را تشریح می‌کند؟ تئوری مداوم جشن نوروز در تخت جمشید با حضور شاه نیز به مانند قضیهٔ ساخت بناها به منظور برگزاری جشن پذیرفتنی نیست، پس می‌توانیم نقش برجسته‌ها را با هدف ذیل دنبال کنیم: یا اینکه آن‌ها را برای این مقصود برشمرده می‌شد، اقامتگاه مهمانان را در همهٔ زمان‌ها و در همهٔ نقاط شاهنشاهی نزد مهمانان شاه جشن سالیانه برخورد سخاوتمندانه و نیکو با زیردستانش و حاکم و فرمانبر را در نظر داشت، هدیه‌آوردندگان یا شاه را، بر روی دستان حمل‌کننده‌های فرمانبران در خاطر ذکر شده است.<sup>۱</sup> پس تصاویر کاربردی مشروع را ایفا کرده‌اند و بوده‌اند، مانند تقریباً تمام کتیبه‌های سلطنتی، نه در مفهوم تاریخی بلکه نمادین مطالعه می‌شوند. یا پیشکش آوردندگان و حمل‌کنندگان تخت اشاره دارند به برگزاری مدام جشن، یا اینکه در تخت جمشید، ترجیحاً هربار در مکانی که درست در زمان جشن در کنار فرمانروا حضور داشتند. به تصویر کشیدن نقش برجسته‌ها با پیشکش آوردندگان و حمل‌کنندگان تخت تنها در تخت-جمشید در حقیقت به چگونگی هر دو تئوری پرداخته، که این اقامتگاه در وطن هخامنشیان بر سایر اقامتگاه‌ها قانوناً از اهمیت و برتری برخوردار بوده است. تنها کلا در دو تئوری بود—علاوه بر جشن‌هایی را که در منابع مهم یونانی اشاره شده جشن زادروز پادشاه یا جشن بزرگداشت میترا نیز ذکر شده است— مکانی برای یک جشن سال نوی ایرانی؛ با خود تخت جمشید—الواح بابلی و ایلامی نیز اثبات می‌کنند— این جشن‌ها در حقیقت در پیوستگی با هم آورده می‌شدند، چنان که آن‌ها حتی در غیاب پادشاه برگزار می‌شدند & چنانچه در سرای نقش برجسته‌ها تصاویری از فرمانروا را در واقع می‌توانستند جایگزین کنند.<sup>۲</sup> بایستی اذعان کنم که من به تئوری نخست، تئوری نمادین، مایل هستم، چونکه آن‌ها فقط تصاویر و اظهارات نوشتاری که برای جلب رضایت پادشاه به هم پیوسته و برداشت می‌شد. همواره هم بایستی

the hypothesis of an imperial festival periodically celebrated at Persepolis (whether or not it took place at the time of the New Year), but some of them describe the bestowing of gifts on the Great King during the relocations of the court.) ausschließen.

1. Calmeyer 1986.

2. Zu diesen Reliefs s. zuletzt Wiesehöfer 2007.

اقرار کنم که یک جشن سال نو با تغییر مکان‌های نمایش و در صورت امکان چه بسا بدون مشارکت شاه بزرگ چندان برایم قانع‌کننده نیست. تا هنگامی که یک جشن اعتدال بهاری، سکوت جشن نوروز را در دورانی کهنتر و نه در گواهی‌های هخامنشیان مناسب دانست، ما بایستی سعی کنیم عمارت‌ها و کارکردشان در تخت جمشید را به نحوی دیگر تبیین کنیم. اما چطور؟ آن را من در قسمت پیشین به سرانجام رساندم.

### ۵- پیشینه مکان‌ها و کارکرد آنها:<sup>۱</sup>

امروزه هرکسی می‌داند که داریوش یکم در پایان قرن ۶ پیش از میلاد تالار بارعام را پایه‌ریزی کرد، یک ورودی جنوبی آن را ساختند و در نهایت اجازه آغاز کردن ساخت و سازهایی را در باروهای (آبادانا، کاخ داریوش، سرای گنج) داد. به احتمال زیاد او همواره بر پیشبرد کارها نظارت می‌کرد، و اغلب در مازیس حضور داشت، در واقع این شهرکی دفاعی بود، آن‌ها تا دوران اسکندر هم ایستادگی کردند و سپس مقدونیان نظام‌مند آن را مورد چپاول قرار دادند. در دوران داریوش نیروهای کاری از همه بخش‌های شاهنشاهی گردآوری شدند و آن‌ها می‌بایستی به فرمان شاه بزرگ ساختمان تراس را بنا می‌کردند.

عجیب نیست، که با مرگ داریوش در دسامبر ۴۸۶ فقط یک بخش از کار انجام شده بود؛ خشایارشا پسر داریوش موظف بود که کارنا تمام آبادانا و کاخ پدرش را به اتمام برساند، او اجازه داشت اما هنوز اقدام نکرد، بلکه در کنار آن شروع کرد به ساخت پلکان در شمال غربی، در دروازه ملل، کاخ نشیمن خود، حرمسرا و احتمالاً همچنین تالار سه دروازه. تمام تخت جمشید بایستی در دوران خشایارشا فقط مکانی در حال ساخت بوده باشد. تهمت‌هایی را که در دنیای قرن ۴ پیش از میلاد یونانیان به خشایارشا نسبت داده‌اند، در اینجا ممکن نیست:<sup>۲</sup> آن‌ها حق داشتند از این پادشاه به خاطر تنبیه آتیان و تخریب آکروپولیس آن‌ها آزرده خاطر باشند و به پیروی از آن‌ها بسیاری از فرهیختگان روشنفکر در دیدگاهشان دستاوردهای فرهنگی و سیاسی

1. Zur Geschichte von Persepolis vgl. zuletzt zusammenfassend Roaf 2007 (mit der älteren Literatur).

2. Vgl. zuletzt Sancisi-Weerdenburg 1989/2002; Rollinger 1998; 2001; im Druck; Wiesehöfer 2007.

خشایارشا را نادیده گرفتند، نه به همین خاطر، چراکه اغلب فرض کرده‌اند که مدام نزول شاهنشاهی هخامنشی آغاز شده‌است، در صورتی که در حقیقت دوران این حکومت نقطه اوج قدرت - و شکوفایی فرهنگی هخامنشیان را به نمایش گذاشته‌است. خشایارشا نیز پایان کار ساخت و ساز کلان تخت جمشید را ندید. پسرش (و نیز قاتلش) اردشیر یکم کاخ پدرش بعلاوه «کاخ صدستون» را کامل کرد و یک کاخ برای خودش نیز احداث کرد: همزمان بر اتمام رسانی تالار سه دروازه نیز نظارت کرد، که به همین خاطر تعداد زیاد سازه‌های مجموعه در کنار هم هماهنگ پیشروی کرده‌اند.<sup>۱</sup> جالب اینجاست که در تخت جمشید همه بناها و کارهای سنگ‌تراشی شده بعد از اردشیر یکم به اتمام رسیدند، اگرچه برخی از آن‌ها هنوز نیمه کاره بود. سازه‌ها به «کاخ‌های قدیمی» و همچنین به عنوان مکان مقبره‌های خاندان (مانند آرامگاه اردشیر دوم و سوم<sup>۲</sup> ثابت می‌کنند) مورد استفاده قرار می‌گرفتند. تازه در یک سوم پایانی هخامنشیان بود که تخت جمشید به شدت احیاء شد، و آن هم ساخت و سازهای مجدد (قبل از پادشاهی اردشیر سوم) است که ثابت می‌کند. اهمیت و جایگاه بناها و قرارگیری محل زندگی در تهاجم نیروهای اسکندر در ابتدای سال ۳۳۰ پیش از میلاد، در گزارش یک شاهد عینی از نزدیکان شاه مقدونی، دیودور به ما رسیده‌است (F ۷۰، ۱۷):

تخت جمشید "مادرشهر" (مترو پولیس) شاهنشاهی پارس بود. اسکندر برای مقدونیان توضیح داد که آن درمیان همه شهرهای آسیایی منفورترین و آن را به جز کاخ‌ها به سربازان خود برای چپاول واگذار کرد. آن ثروتمندترین شهر در زیر آفتاب بود، و نیز خانه‌های شخصی سیرزمان با هر نوع شیوه زندگی مرفه (eudaimonia) مجهز شده‌اند. ارگ (akra) در خور توجه است و از سه لای با دیوارهایی احاطه شده‌است. ... در قسمت شرقی بارویی ساخته شده، از چهار دور احاطه شده که به اصطلاح «شاه تپه» (oros basilikos) است، که در آن مقبره پادشاهان قرار دارد. ... بر روی تراس‌ها (akra) اقامتگاه‌های شاهانه پراکنده و نیز برای سرداران (Katalyseis basilikai kai )

1. Zum veränderten Bauprogramm unter Artaxerxes I. s. Jacobs 1997; Wiesehöfer 2007: 7-9 (mit der älteren Literatur).

2. Calmeyer 2009.

strategikai) با تجملات فراوان مجهز شده بودند. همچنین گنج‌خانه‌هایی برای نگهداری از گنجینه‌های مهم مجهز شده بود.

شهر مسکونی خالی شده بود و از ایستادگی شدید پارسیان در «دروازه‌های پارس» موجب عصبانیت سربازان شده و در برابر چپاول آن را رها کرده بودند، (کورت ۸-۵/۶،۴- دیودور ۶-۱۷،۷۰،۱) تازه کاخ‌ها چهار ماه دیرتر، بعد از ارتش اسکندر در میان پارس به عمد به آتش کشیده شد، اگرچه مورخان اسکندر بر این باوراند که او این کار را کرد، و این متروپولیس منفور دشمن از بین رفت. لیکن تشخیص باستان‌شناسان آشکار می‌کند که تنها بخشی از این مکان از بین رفته و به زودی دوباره از آن استفاده شد.<sup>۱</sup>

دیودور تفسیرش از تخت جمشید «مادرشهر» «متروپولیس» شاهنشاهی هخامنشی چه بود، خواسته‌ او از آوردن این اصطلاح چه بود؟ این مکان پیش از سوخته شدن چه اهمیتی داشت و چه مفاهیمی در معماری ناگذرش و در نگاره‌هایش فرورفته؟ تخت-جمشید و ماتزیس هرکدام در ابتدا مرکز اداری ایران و مرکز شاهنشاهی بودند.<sup>۲</sup> الواح ایلامی را که از طریق آتش حرارت داده و سفت می‌شدند، اطلاعاتی را در مورد سیستم اداری و پیچیدگی اقتصادی منطقه‌ای به دست می‌دهند؛ آن‌ها به شکل مختصری به یادداشت‌های اداری مایحتاج، تجارت و هزینه‌های طبیعی در مراکز جنوب غربی ایران، خواروبار روزانه، ماهانه و نیز حتی جیره مخصوص افراد و گروه‌های کار، البته همچنین نگهداری از حیوانات که جهت قربانی کردن فرستاده می‌شدند، پرداخته‌اند. یکایک افراد و گروه‌های مذکور حقوق دریافت می‌کردند یا اینکه سرپرستی می‌شدند، و آن را با شیوه و روش با دقت و ظرافت در «دفاتر سرپرستی» درباره‌ شیوه و سبکی که در این سیستم، و نیز خریدن و هزینه‌ها که تنها رشد بالا را نشان می‌دهد توصیف شده‌است.<sup>۳</sup> در تخت جمشید (در گنج‌خانه؟)، در سده ۵ و ۶ رشته‌های محلی مدیریت با هم در آن جاری بود؛ این عمارت

1. Zu den Motiven Alexanders s. Sancisi-Weerdenburg 1993; Briant 2002: 1045-1048 und Seibert 2004/2005: 70-72, der die These vom Rachegedanken als Motiv für die Brandstiftung als Konstrukt zu entlarven sucht.

2. Zur Verwaltungszone Persepolis und deren geographischen Grenzen vgl. jetzt Henkelman 2009: 312f.

3. Zu den Täfelchen und ihrem Inhalt vgl. zuletzt Henkelman 2008.



در اواخر برای نگهداری از سنگ نوشته‌ها، گلدان‌ها، پارچه‌ها، تخت‌ها، اسلحه‌ها، کارهای هنری و بویژه جواهرات گرانبها که به عنوان هدیه، غنیمت-ها و مالیات که به آنجا می‌آوردند، استفاده می‌شد.

تحت جمشید نه تنها مرکز اداری و تجاری بلکه بویژه اقامتگاه شاهانه بود، شاید به دلایل تاریخی و ایدئولوژیکی مهمتر از همه ایجاد شده بود. داریوش و جانشینانش دستور می‌دادند که لغت و تصویر، نظرشان و نقش پادشاه به عنوان فرمانروای مورد لطف ایزدان و عقیده‌هایشان به عنوان فرمانروای آرمانی-زیردستان را جاودانه سازند. این در اطاعت پیشکش‌آوردندگان و حمل‌کنندگان تخت نمادین شده بود: نمونه دستاورد مربوطه اقوام یا کالای تجملاتی که به پادشاه تحویل داده می‌شد، در ضیافت-ها خورده و توزیع می‌شد؛ آن‌ها برای همبستگی میان فرمانروا و زیردستان به آن استناد می‌کردند، درخواستی داشتند اعطا می‌شد یا پادشاه امر می‌کرد پاسخ داده می‌شد. پادشاه، روی دست زیردستانش حمل می‌شود، مشخصاً: بر روی مبل مناسب و تخت فرمانروای اش نشسته، ان توسط نمایندگان ملت‌های تابع شاهنشاهی حمل می‌شد، یک موضوع دیگری که در هنر نقش برجسته‌ها و نمادهای مشابه مانند «پیشکش-آوردگان» اقتدار پادشاه بر تمام شاهنشاهی است؛ درعین حال بایستی این تصویر را با دیگر ارتباط‌ها نزد تماشاچی روشن ساخت، چنانچه کتیبه آرامگاه داریوش یکم در نقش رستم ثابت می‌کند. (DNa 38-47):

و اکنون گمان می‌کنی که: مانند تعداد سرزمین‌های زیادی که داریوش صاحب بود، بعد از تماشا کردن تصاویر که تخت را حمل می‌کنند، آن‌ها را خواهی شناخت، آنگاه دانی که نیزه مردان پارسی تا دور دست رفته، سپس آگاه می‌شوی که مرد ایرانی دور از ایران دشمن را شکست داده و بازگشته است. (رجوع، R.Schmitt)

اسطوره‌ای از تخریب شدن آن به‌شمار می‌رود: او تخت جمشید را یک «شهر مقدس» می‌بیند، بیگانه‌ها (بخصوص یونانی‌ها) همواره منزوی مانده بودند. از آن نمی‌توان سخن گفت، اگرچه در دوران پیش از اسکندر اغلب شوش به عنوان مقصد سفیران یونانی به نظر می‌آمد. دستکم هنرمندان ایونی و معماران در سازه‌های تخت جمشید سهیم بوده‌اند و در غرب از شکوه اقامتگاه

گزارش داده‌اند،<sup>۱</sup> و تعجب‌آور نیست که قسمتی از پروژه ایده سنگ‌تراشی‌ها در تخت جمشید در بخش‌هایی از برنامه‌های ساخت و سازهای دوران پریکلس در آتن دیده می‌شود.<sup>۲</sup> با هم دریافتیم: تخت جمشید (پارسه) نماد ایران و در عین حال منعکس کننده مفاهیم شاهنشاهی هخامنشیان بود: آن نقش مرکز اداری را ایفا می‌کرد، برای پادشاه به عنوان ویتیرینی برای قدرت و ثروتش به شمار می‌رفت که با مواد اولیه و نیروهای کار که از تمام نقاط شاهنشاهی آورده، احداث شده بود. در نقوش برجسته و معماری در این مکان، بایستی یک حس نظم عمیق واسطه شده باشد، که همگی آن‌ها در پشتیبانی شاه از زیردستانش ریشه داشته‌است. بر روی نقوش برجسته دسته‌های اقوام پیشکش‌دهنده و تجمع شخصیت‌های بزرگ ترسیم شده‌اند، آن‌ها همگی به عنوان شرکت‌کنندگان تشریفاتی مجسم شده‌اند، که اکنون از آن‌ها در این محل و دوره زمانی برداشت می‌شود یا به ضیافت حقیقی در خود تخت جمشید مراجعه می‌کنند، که نماد همکنشی سودمند دوسویه شاه و فرمانبران است.

در تخت جمشید عناوین و سوژه‌های در تصاویر را که آن با یک پیش برنامه منظم ویژه شاهنشاهی هخامنشی- و ایده پادشاهی طراحی کرده‌اند.<sup>۳</sup> چنان‌که هیئت‌های اعزامی اقوام پیشکش آورنده وارد عمل شده و آن‌ها سریر را حمل می‌کنند، بعد از آن اقوام مطیع آن را مرتب کرده‌اند، قهرمان سلطنتی در چالش برابر سرشت درآمیخته یا پرستش‌ها و روش نیایش، به مانند روی آرامگاه‌ها، برای ایرانیان باستان همه این مفاهیم یک ایده بی‌انتهای دنیوی و نظم اخروی بود، آن‌ها به کمک ایزدان و متقابلاً وفاداری به پادشاه و فرمانبرداری می‌اندیشیدند. این همان اندیشه‌ای است که در کتیبه سه زبانه منعکس شده‌است، در آن‌ها بر ساختار پادشاهی یا اهمیت فرمانبری صادقانه برای دوام شاهنشاهی تأکید شده و به ذکر پشتیبانی خدا از پادشاه یا گسترش شاهنشاهی پرداخته. سند احداث آپادانا (dph) در سه خط میخی، پارسی باستان، ایلامی و بابلی خوانده شده‌است:

1. Zu Griechen als Arbeitskräften im Achaimenidenreich vgl. nun bald Rollinger/Henkelman (im Druck).

2. Vgl. Root 1985; Miller 1997: 218-242.

3. Vgl. zuletzt Wiesehöfer 2008a und b sowie Wiesehöfer/Rollinger, im Druck.

داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها، پسر ویشتاسب، هخامنشی. داریوش شاه این بشارت را می‌دهد: که این شاهنشاهی من است که از آن سوی سکاها، از سغد تا به اتیوپی، از هند تا به لیدی، که اهورامزدا به من اعطا کرد، که او بزرگترین خداست، اهورامزدا مرا و خانه‌ام را بیاید (رجوع شود به، R.Schmitt).

چنانچه به کمک خدای بخشنده فرمانروای عادل و پرتکاپو و تحت حفاظت ایزدان شاه بزرگ هخامنشی با برآورد خویش قادر بود، به دفع کردن تهاجمات و حفاظت از مرزهای ایران، به عنوان واسطه‌ای میان دنیای خدایان و انسان‌ها، می‌توانست امداد ایزدی و رضایت برای همه را به ارمغان آورد، به عنوان دهقان و باغبانی نیکو در به پرثمری سرزمینش پیش برد. آن با ایدئولوژی فرمانروای مطابقت می‌کند که شاه متقابلاً برای دستاوردش وفاداری بی‌قید و شرط فرمانبران را به دست می‌آورد و در صورت لزوم می‌توانست با خشونت خواسته‌اش را به کرسی بنشانند.

#### ۶- پایان:

گرچه اسکندر بخش یکی از سرشناس‌ترین اقامتگاه‌های هخامنشی مسافران ایرانی را از بین برد، با این وجود جشن نوروز نیز برای یک خانواده ایرانی مهمان‌دوست در اروپا یا در ایران فوق‌العاده باشکوه است؛ که امروزه بسیاری از ایرانی‌ها در روز اعتدال بهاری یا در جشن نوروز به تخت جمشید سر می‌زنند، در آن جا به تلفیق خوشبختی حافظه تاریخی و فرهنگ جشنی امروزی بها داده می‌شود، حتی اگرچه شاید ارتباط تاریخی میان مکان و جشن وجود نداشته باشد.

#### منابع و مآخذ:

- Azoulay, V. (2004): The Medo-Persian Ceremonial: Xenophon, Cyrus and the King's Body, in Ch. Tuplin (ed.), *Xenophon and His World*, (*Historia-Einzelschriften*, 172), Stuttgart: 147-173.
- Bidmead, J. (2004): *The Akītu Festival: Religious Continuity and Royal Legitimation in Mesopotamia*, (*Gorgias Dissertations 2, Near Eastern Studies*, 2), Piscataway.
- Briant, P. (1988): Le nomadisme du Grand Roi, *Iranica Antiqua* 23: 253-273.

- Briant, P. (2002): *From Cyrus to Alexander. A History of the Persian Empire*, Winona Lake.
- Briant, P. (2009a): The Empire of Darius III in Perspective, in W. Heckel, L.A. Tritle (eds.), *Alexander the Great: A New History*, Chichester/Oxford: 141–170.
- Briant, P. (2009b): Alexander and the Persian Empire, between “Decline” and “Renovation”, in W. Heckel, L.A. Tritle (eds.), *Alexander the Great: A New History*, Chichester/Oxford: 171–188.
- Calmeyer, P. (1974): Zur Genese altiranischer Motive, II: Der leere Wagen, *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, N.S. 7: 49–77.
- Calmeyer, P. (1980): Textual Sources for the Interpretation of Achaemenian Palace Decorations, *Iran* 18: 55–63.
- Calmeyer, P. (1985/86): Dareios in Bagestana und Xerxes in Persepolis. Zur parataktischen Komposition achaimenidischer Herrscherdarstellungen, *Visible Religion* 4–5: 76–87.
- Calmeyer, P. (2009): *Die Reliefs der Gräber V und VI in Persepolis*, (*Archäologie in Iran und Turan*, 8), Mainz.
- Ghirshman, R. (1957): Notes iraniennes VII: A propos de Persepolis, *Artibus Asiae* 20: 265–278.
- Gunter, A.C./Hauser, S.R. (eds.) (2005): *Ernst Herzfeld and the Development of Near Eastern Studies, 1900–1950*, Leiden/Boston.
- Henkelman, W.F.M. (2008): *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, (*Achaemenid History*, 14), Leiden.
- Henkelman, W.F.M. (2009): From Gabae to Taoce: The Geography of the Central Administrative Province, in P. Briant, W. Henkelman and M. Stolper (eds.), *L'archive des Fortifications de Persépolis. État des questions et perspectives de recherches*, (*Persika*, 12), Paris: 303–316.
- Herzfeld, E. (1926): Reisebericht, *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 80: 225–284.
- Jacobs, B. (1997): Eine Planänderung an den Apadana-Treppen und ihre Konsequenzen für die Datierung der Planungs- und Bebauungsphasen von Persepolis, *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 29: 281–302.
- Kennedy, H. (2009): Survival of Iranianness, in V.S. Curtis/S. Stewart (eds.), *The Rise of Islam* (The Idea of Iran 4), London: 13–29.
- Markwart, J. (1930): Das Nauruz, in *Dr. Modi Memorial Volume*, Bombay: 709–765b.
- Miller, M.C. (1997): *Athens and Persia in the Fifth Century B.C. A Study in Cultural Receptivity*, Cambridge.
- Nylander, C. (1974): Biruni and Persepolis, in *Acta Iranica*, Bd. I, Leiden: 137–150.
- Pongratz-Leisten, B. (1998–2001): Neujahr(sfest). B. Nach akkadischen Quellen, in *Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie*, Bd. 9: 294–298.
- Pope, A.U. (1957): Persepolis as a Ritual City, *Archaeology* 10: 123–130.
- Roaf, M. (2004): Persepolis, in *Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie*, Bd. 10: 393–412.
- Rollinger, R. (1998): Überlegungen zu Herodot, Xerxes und dessen angeblicher Zerstörung Babylons, *Altorientalische Forschungen* 25: 339–373.

- Rollinger, R. (2001), König der Könige, DAMALS 8: 14–23.
- Rollinger, R. (im Druck), The Conquest of Babylonia and the Question of Revolt, in R. Rollinger, B. Truschnegg, J. Wiesehöfer (eds.), *Herodot und das Perserreich*.
- Rollinger, R., Henkelman, W.F.M. (im Druck), New Observations on “Greeks” in the Achaemenid Empire (according to Cuneiform Texts from Babylonia and Persepolis), in P. Briant (ed.), *Organisation des pouvoirs et contacts culturels dans les pays de l’empire achéménide, (Persika)*, Paris.
- Root, M.C. (1979): *King and Kingship in Achaemenid Art, (Acta Iranica 19)*, Leiden.
- Root, M.C. (1985): The Parthenon Frieze and the Apadana Reliefs at Persepolis: Reassessing a Programmatic Relationship, *AJA* 89: 103–120.
- Sancisi-Weerdenburg, H. (1989/2002): The Personality of Xerxes, King of Kings, in L. de Meyer/ E. Haerinck (eds.), *Archaeologia Iranica et Orientalia. Miscellanea in honorem L. Vanden Berghe*, vol. 1, Gent: 549–561 (= E.J. Bakker et al. (eds), (2002): *Brill’s Companion to Herodotus*, Leiden: 579–590).
- Sancisi-Weerdenburg, H. (1991): Nowruz in Persepolis, in H. Sancisi-Weerdenburg, J.W. Drijvers (eds.), *Through Travellers’ Eyes, (Achaemenid History VII)*, Leiden: 173–201.
- Sancisi-Weerdenburg, H. (1993): Alexander and Persepolis, in J. Carlsen et al. (eds.), *Alexander the Great. Reality and Myth, (Analecta Romana Instituti Danici, Suppl. XX)*, Rom: 177–188.
- Seibert, J. (2004/2005): Alexander der Große in Persepolis (Takht-e Ĵamšīd), *Iranistik. Deutschsprachige Zeitschrift für iranistische Studien* 6: 5–105.
- Stausberg, M. (2004): *Die Religion Zarathushtras. Geschichte – Gegenwart – Rituale*, Bd. 3, Stuttgart.
- Tuplin, Ch. (1998): The Seasonal Migration of Achaemenid Kings. A Report on the Old and New Evidence, in M. Brosius, A. Kuhrt (eds.), *Studies in Persian History: Essays in Memory of David M. Lewis, (Achaemenid History XI)*, Leiden: 63–114.
- Waerzeggers, C. (im Druck), Babylonians in Susa. The Travels of Babylonian Businessmen to Susa Reconsidered, in B. Jacobs (ed.), *The Achaemenid Court*.
- Walser, G. (1980): *Persepolis. Die Königspfalz des Darius*, Tübingen.
- Wiesehöfer, J. (2001): *Ancient Persia*, 2nd ed., London/New York.
- Wiesehöfer, J. (2007): Die Ermordung des Xerxes: Abrechnung mit einem Despoten oder eigentlicher Beginn einer Herrschaft?, in B. Bleckmann (ed.), *Herodot und die Epoche der Perserkriege. Realitäten und Fiktionen. Kolloquium zum 80. Geburtstag von D. Kienast*, Köln/Weimar/Wien: 3–19.
- Wiesehöfer, J. (2008a): The Achaemenid Empire, in I. Morris, W. Scheidel (eds.), *The Dynamics of Ancient Empires*, Oxford/New York: 66–98.
- Wiesehöfer, J. (2008b): Gerechtigkeit und Recht im achaimenidischen Iran, in R. Rollinger, H. Barta & M. Lang (eds.), *Recht und Religion. Menschliche und göttliche Gerechtigkeitsvorstellungen in den antiken Welten*, Marburg: 191–204.
- Wiesehöfer, J., Rollinger, R. (im Druck), Periodisierung und Epochenbewusstsein in achaimenidischer Zeit, in Th. Krüger, J. Wiesehöfer (eds.), *Periodisierung und Epochenbewusstsein in der antiken Historiographie*.